

به مناسبتِ نهم اکتبر:

## سالروزِ شهادتِ قهرمانانه ی چه گوارا (۱۹۲۸-۱۹۶۷)

پژوهش و گردآورنده: استاد (صبح)



استاد (صبح) نویسنده، مؤرخ، شاعر، ادیب، محقق و پژوهشگر توانای کشور



چه: ما باید این واقعیت را بیاد داشته باشیم و به روی آن کراراً تاکید کنیم. پیروزی کویا هرگز نمی تواند تنها از طریق کمک خارجی تأمین گردد، هر چقدر این کمک سخاوتمندانه و کافی باشد و هر چقدر همبستگی همه خلق های جهان با ما قوی باشد. زیرا حتی با همبستگی زیاد و وافر که همه خلق های جهان با پاتریس لومومبا و خلق کنگو نشان دادند، هنگامیکه شرایط مناسب داخلی آماده نبودند، هنگامی که رهبران آن کشور نتوانستند بفهمند که چگونه باید بیرحمانه به امیریالیسم ضربه وارد ساخت، هنگامیکه تنها یک گام عقب نشستند، مبارزه آنان از دست رفت. و این مبارزه برای تنها چند سال از دست رفت؛ که می داند برای چه!! این شکست بزرگی برای همه خلق های (جهان) بود.



"چه هستم و زنده ام بیش از مرده ام ارزش دارد."

این کلماتی بودند که چه گوارا در روز پیش از اعدامش علیه نظامیانی که وی را دستگیر کرده بودند، به کار برد. آن چریک در بند در آن لحظات نمی توانست این تصور را از ذهن بگذراند که پس از مرگ بدل به يك افسانه خواهد شد. در مخيله اش حتی نمی گنجید که صنایع کشورهای سرمایه داری از افسانه وی اسطوره خواهند ساخت.

تنها يك سال پس از کشته شدن چه گوارا، محصلین آمریکایی و اروپایی تصویر وی را که به پرچم ها الصاق شده بود، به نشانه اعتراض در فضای تحصیلی کشورهای غربی به هوا بلند کردند. تصاویر وی از سوی میلیون ها نفر به چاپ می رسید. اسطوره چه دیگر در سراسر جهان قابل فروش بود.

ال چه گوارا کودکی بود ضعیف و رنجور که از بیماری آسم رنج می برد. او به دلیل ابتلا به این بیماری به جای مکتب رفتن در خانه کنار مادرش ماند. در واقع معلم اصلی سال های اولیه زنده گی چه مادرش بود. زمانی نیز که به دانشگاه راه یافت، هنوز به سیاست بی علاقه بود. در واقع ارنستو ال چه گوارا در ابتدا و در لباس يك توریست معمولی بدون آنکه علاقه و درك خاصی از مسائل سیاسی داشته باشد در سراسر آمریکای لاتین به سیر و سیاحت پرداخت.

گشت و گذار در میان قبایل سرخپوست شمال آرژانتین نقطه آغاز سفری بود که او را از نظر شخصیت دگرگون می ساخت. این محصل رشته طب پس از بازگشت از سفر خود به کشورهای شیلی، پرو، کلمبیا، ونزوئلا و میامی در ایالات متحده در یادداشت هایش نوشت: حس می کنم بوی خاك و خون دشمنم مرگ، به مشامم می رسد.

در سال ۱۹۵۳ ال چه به مکزیك رفت و در آنجا با یکی از همراهان مارکسیستش هیلدا گادنا آشنا شد. هیلدا گادنا فردی است که بعدها چه را به نیکو لوپس انقلابی مکزیکی معرفی کرد و این یکی نیز وی را با

فیدل کاسترو آشنا کرد. پس از کودتای سیا (سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا) در مکزیك، چه به نهضت مقاومت مکزیك پیوست.

در مزرعه ای واقع در خالیسکو - چه برای اولین بار توسط جنرال آلبرتو بایو تربیت های چریکی دید. چه در مزرعه خالیسکو استعدادهای نهفته خود در زمینه آموزش های نظامی را به نمایش گذاشت. در سال ۱۹۵۶ و زمانی که چه به همراه فیدل کاسترو و با کشتی گرانا پا به کوبا گذاشت، دیگر یکی از رهبرانی بود که برای سرنگونی دیکتاتور کوبا باتیستا برگزیده شده بودند.

از آن زمان به بعد در تاریخ از چه به عنوان مرد مورد اعتماد کاسترو یاد می شود. نتیجه این اعتماد سپردن فرماندهی نیروهای انقلابی به چه در نبرد سانتا کلارا بود. در نبرد سانتا کلارا پیروزی قطعی برای انقلابیون کوبایی رقم خورد. پس از پیروزی انقلاب کوبا - چه مدتی را به عنوان يك سیاستمدار و در مقام رییس زندان لاکابانیا در هاوانا پایتخت کوبا انجام وظیفه می کرد.

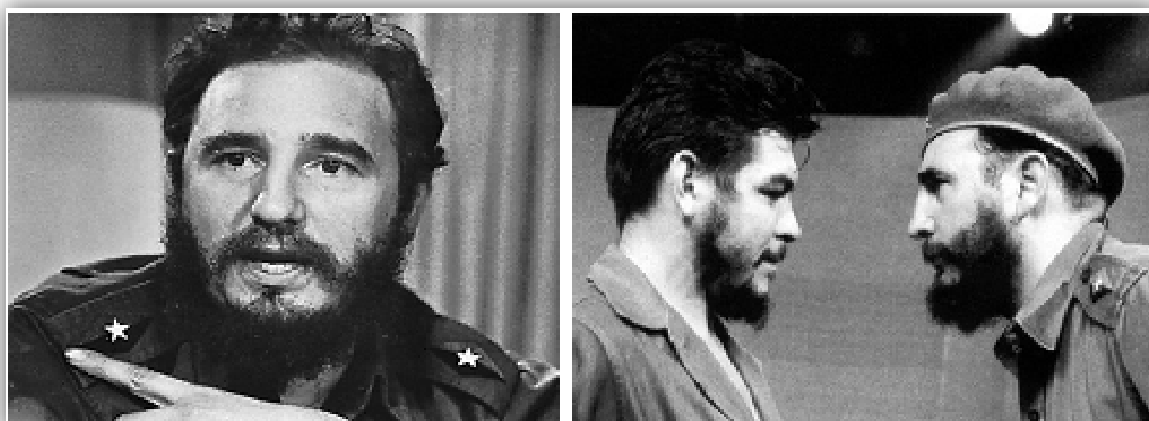
چه در کوبا و در سیاست و دولرداری نیکو ظاهر شد و در سن سی و پنج سالگی، زن و فرزندان و مقام سیاسی خویش را برای رسیدن به هدفی بزرگتر ترك کرد: اندیشه انقلابی را در سراسر قاره آمریکا ترویج نمود.

در سال ۱۹۶۷ توسط کماندوهای بولیویایی که در آمریکا تعلیم دیده بودند، دستگیر و سپس توسط آن ها اعدام شد.

چه در حالی که در برابر جوخه آتش قرار گرفته بود و می دانست دیگر آخرین لحظه عمر فرا رسیده خطاب به سربازانی که لوله تفنگ هایشان را برابرش گرفته بودند، گفت: حواستان را خوب جمع کنید و خوب نشانه گیری کنید که دارید يك مرد را می کشید. این کلمات آخرین کلماتی بودند که در نهم اکتبر ۱۹۶۷ از دهان چه گوارا خارج شد.



امیرالیسم را باید یک بار دوبار و باز هم بار دیگر و تکراراً در سر کوفت. این تنها راهی است که می توان خلق ها را به کسب استقلال هدایت کند. قدم به عقب هرگز! لحظه ای ضعف، هرگز! و هرگاه شرایط ما را به این فکر می اندازد که علیه این امیرطوری می جنگیدیم، شاید وضع بهتر از حال بود، هر کدام ما وظیفه داریم آن زنجیرهای اسارت و شکنجه ای را که خلق کوبا می بایست از آنها می گذشت و به استقلال امروزی می رسید، بخاطر بیاوریم. همه باید به جیاول دهقانان، کُشتار کارگران، اعتصابات که مورد هجوم پولیس قرار گرفت و همه ستم های طبقاتی که امروز از کوبا رخت بر بسته اند، اندیشه کنیم...



ارنستو چه گوارا، نخستین کسی است که از کاسترو عنوان فرمانده را دریافت داشت. پس از یاد نخستین دیدارش با کاسترو که همان به یکی از مهم ترین عاملان اقدام انقلابی فیدل کاسترو بدل شد.

ارنستو چه گوارا: ستارگان در آسمان تیره آن شهر کوچک کوهستانی میدرخشیدند. به دامنه های جنگلی کوه ها پناه برده بودم. سکوت و سرما ظلمت را غلیظ تر میکرد. واقعاً از وصف آن شب عاجزم. گویی همه چیز مخفیانه به فضای اثری پیرامونمان برده میشد و حضور ما را انکار میکرد. حتی يك تکه ابر

نیز در آسمان نبود تا با پوشاندن پاره ای از آسمان پر ستاره، چشم اندازی به وجود بیاورد. فقط در چند متری من، نور چراغی کم سو، از ظلمت اطراف میکاست.

چهره آن مرد، در سایه گم شده بود. تنها چیزی را که میتوانستم ببینم، برق گیرای چشمانش و سفیدی مطبوع دندانهای پیشینش بود. هنوز نمیدانم فضای آنجا بود و یا شخصیت آن مرد که مرا برای انقلاب آماده کرد. من آن سخنان را از آدمهای دیگری نیز شنیده بودم. اما هیچکدام تأثیر سخنان آن مرد را نداشتند. چیزی در کلام او بود که به دورم میپیچید. مرا در خود میگرفت. افسونی در سخنانش بود که به شراره های آتش میمانست و همه وجودم را میسوزاند. از سخنانش پیدا بود که سرزمینهای بی شماری را دیده و هزاران ماجرا را از سر گذرانده است. او در آن نقطه متروک تنها میزیست و منتظر روز واقعه بود.

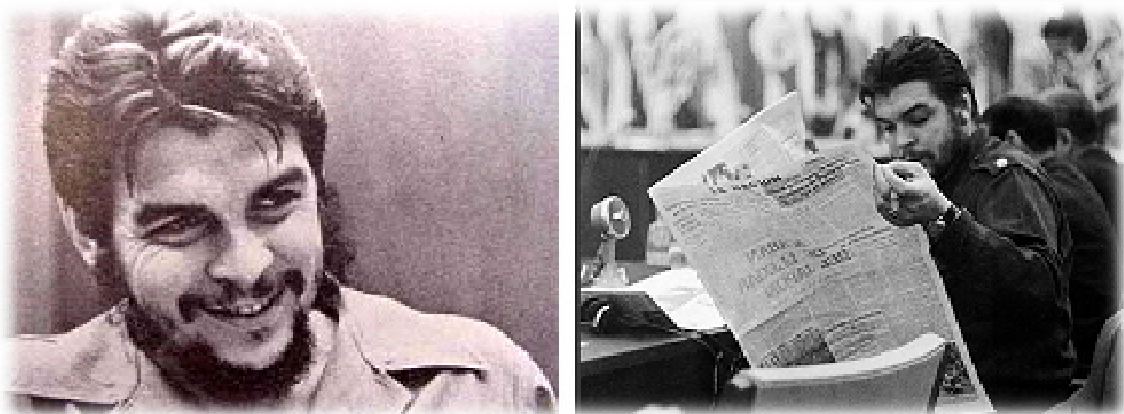
هنوز حیران آن مرد ناشناس بودم که گفتگوها به پایان رسید و لحظه جدایی نزدیک شد. گفتم: "کیستید؟" خندید و گفت: "من، منم!" و ادامه داد: "مردم را دریاب! هرگز سازش نکن! آری، کسانی که سازش نمیکنند، میمیرند، اما مرگشان عین حیات و زندگانی است، آری، تو نیز میمیری، اما در چهره ات نشانی از مرگ نخواهد بود. از گلوله نترس! تو روح گلوله ای. گلوله از زبان تو سخن خواهد گفت و از عمل تو شلیک خواهد شد. تو همان اندازه مفید هستی که من هستم. آه، تو نمیدانی که تا چه اندازه کمکهایت به مردم مفید است؛ مردمی که تو را قربانی خواهند کرد!"

خندید، برق دندانهای سفیدش را دیدم. او تاریخ را پیشگویی میکرد. دستم را گرفت. گرمای دستانش همچون دور به گوش دلم رسید. این شیوه خداحافظی او بود. با سخنان او، شب آرام آرام خودش را جمع کرد و به دور دلم پیچید. او رفت، در حالی که من در جایم میخکوب شده بودم. نگاه کردم، گامهایش علفها را نمیازرد. در عوض، با هر گامی که بر میداشت، شب پره های روشن، همچون فانوسهایی کوچک، از لابلای علفها بیرون میامدند و به دنبال گامهای او روان میشدند. او که بود؟ تصمیم گرفتم خودم را وقف مردم کنم.



آنهایی که جسد او را از بین بردند تا او به صورت یک سمبول در نیاید، کسانی که به دستور اربابان امپریالیست خود نمی خواستند هیچ اثری از او باقی بماند، اکنون دریافته اند که گرچه جسدی وجود ندارد، با این حال یک دشمن مهیب امپریالیسم، یک سمبول، یک قدرت و یک حضور دائمی وجود دارد که نمی توان آن را از بین برد. امروز احترام به "چه" سالی یک بار یا هر پنج سال یا ده یا پانزده یا بیست سال یک بار صورت نمی گیرد. ادای احترام به "چه" هر سال، هر ماه، هر روز و در همه جا

صورت می گیرد، در کارخانه، در مکتب، در موسسات تحصیلی، قرارگاه های نظامی، منازل و در بین کودکان و پیشگامان همواره از او ستایش می شود و این جمله همواره از سوی پیشگامان تکرار می شود که: پیشگامان کمونیسم، ما همچون "چه" خواهیم بود. (فیدل کاسترو)



چه گوارا یک قهرمان است، اما تنها به خاطر شهامتش نیست که دوستش می داریم، انگار زیبایی او و تصویری که از او مانده است، بر شهامتش هزار بار افزوده است.

چه گوارا زمانی وزیر دولتی بود که اکنون همان دولت زنده است و به تکرار گذشته مشغول است، چه گوارا کشته شد، مجسمه شد، بر پارچه سرخ نشست تا برای همیشه پرچمی باشد تا در دست هرکسی که از وضعیت خسته شده است، هر کسی که فردای رویایی را به کابوس اکنون ترجیح می دهد، هر که رویای عدالت و آزادی دارد، افراشته شود. معروف ترین ترانه درباره چه گوارا چنین نام گرفته است «چه گوارا، برای همیشه فرمانده است.» این جمله را فیدل کاسترو گفته بود. گویی گلوله هایی که چه گوارا را کشتند، می دانستند جوان لاغر آرژانتینی دلباخته سوسیالیسم را پرچمی می کنند تا برای همیشه نشانه باشد. نشانه مقدس عدالت و آزادی.

چه گوارا نشانه ای است برای خوب بودن، آرمان داشتن، پاک بودن، کنار مردم بودن و شور زندگی. چه گوارا، گویی تمام این هاست.



سه اصل «چه» برای جنگ چریکی: چه گوارا، پس از تجربیاتش در سیرا مایسترا، آنچه را در مورد رزم چریکی آموخته بود در کتابش نکاتی درباره انقلاب چریکی *Pasajes de la Guerra Revolucionaria* به اختصار جمع بندی کرد. «من خود را به توصیه سه اصل اساسی محدود کردم: تحرک و جابجایی دائم، بی اعتمادی دائمی، هشیاری و گوش به زنگی دائمی، تحرک به معنای آن است

که هیچگاه در یک جا نمایی؛ دو شب را در یک نقطه سیری نسازی؛ هیچگاه از حرکت از یک جابجایی دیگر باز نایستی. بی اعتمادی از همان آغاز نسبت به سایه خودت، دوستان دهقانت، خبرچین هایت، راهنمایانت، تماس هایت بی اعتماد باش؛ به همه چیز بی اعتماد باش تا زمانی که یک منطقه آزاد به وجود آورده باشی. هشیاری بیست های نگهبانی در همه وقت، گشت های دائمی، اردو زدن تنها در محل های امن و بالاتر از همه اینها، هرگز در زیر یک سقف خواب، هرگز در خانه ای که ممکن است محاصره شود خواب.»



چه علی رغم داشتن يك خانواده و زندگی مرفه با مشاهده فقر و فلاکت در آمریکای لاتین به داشتن يك زنده گی راحت و مرفه پشت کرد و زنده گی خود را وقف تلاش برای تغییر زنده گی مردمی که در بند دیکتاتوری بودند، کرد. مردم او را فقط «چه» می نامیدند. چه مردی بود تشنه عدالت. تاریخ زنده گی او و جانفشانی هایش در راه مردم محروم نام او را در تاریخ جهان به نیکی جاودان کرد و چه گوارا به يك اسطوره تبدیل شد.

نزدیک به نیم قرنی که از اسارت و قتل وحشیانه چه می گذرد، هنوز یاد و نام این اسطوره و نماد مبارزه با نئو کلونیالیسم و امپریالیسم آمریکا و دست نشاندهانش در آمریکای لاتین نه تنها از خاطره مردم آمریکای مرکزی بلکه از خاطره مردم محروم و آزادی خواه جهان محو نشده است.



چه گوارا، چریکی قهرمان، مبارزی خستگی ناپذیر، فرمانده ای جسور و با تدبیر، داکتر مهربان و انسان دوست، مردی پای بند خانواده و ارزش های والای اخلاقی و انسانی است.

برای چه گوارا، آموزش و سواد آموزی، جزئی از مبارزه انقلابی و چریکی است. در جنگل او را در زمان استراحت، اغلب در حال مطالعه می بینیم و در نیویارک سرگرم تایپ کردن. حرف کاسترو. او خطاب به روستائیان می گوید: «ما اینجا نیامدیم که تنها با اسلحه شلیک کنیم. ملتی که نتواند بخواند و بنویسد به آسانی فریب می خورد.» و محو بی سوادی، یکی از مهم ترین اهداف و دستاوردهای انقلاب کوبا و وعده های کاسترو بود که تحقق یافت.

بعد از گذشت سال ها از مرگ چه، افکار و عقاید انسانی او همچنان در سراسر جهان منتشر می شود. در کشور های مختلف جهان تندیس ها و یاد بود های او نمادی از پاسداشت آزادی و انسانیت است. کودکان و نوجوانان سراسر دنیا با پوشیدن لباسهایی که چهره ی ارنستو بر روی آن نقش بسته نام و یاد و خاطره ی او را در دلها زنده نگاه می دارند؛ نظریه ها و آثار مکتوب چگوارا را به تمامی زبان های زنده ی دنیا ترجمه شده و برخی از این آثار جزء پر فروشترین کتابهای سال می باشند.

بسیاری از چهره های برجسته سیاسی و فرهنگی که در زمان حیات ارنستو با او ملاقات هایی داشتند افکار و اندیشه های این چریک و نظریه پرداز جوان و پرشور را ورای زمان و مکان می پندارند؛ جمال عبدالناصر، شولوخوف، مائو، سیمون دوگوار، ژان پلسارت، گابریل گارسیا مارکز، اوریانا فالاچی و برناردو برتولوچی از دست بودند. چگوارا در آخرین لحظات اعدامش خطاب به افسرانی که به سوی او نشانه گرفته بودند؛ شلیک کنید شما فقط یک چگوارا را دارید می کشید.

در نیویارک و سازمان ملل متحد نیز چه گوارا نشان می دهد که تنها یک چریک انقلابی نیست بلکه سیاستمداری زیرک و سخنرانی قهار است و هوشمندانه از پس پرسش های خبرنگاران و سیاستمداران آمریکایی در مهمانی های رسمی شبانه برمی آید.

خبرنگار از او می پرسد که مهم ترین چیزی که برای یک انقلابی لازم است چیست و چه گوارا پاسخ می دهد عشق، عشق به انسانیت، عدالت و حقیقت. و هنگامی که از او می پرسد سمبول انقلاب چیست، می گوید ما پیام آور امید بودیم.

ارنستو چه گوارا انقلابی مارکسیست آرژانتینی و تئوریسین جنگ های چریکی که در سرزمین های مختلف از کوبا تا کنگو و بولیوی برای برقراری سوسیالیسم و عدالت اجتماعی جنگید و سرانجام جانش را نیز برای این کار گذاشت، چه ویژگی بارزی داشت که او را از کمونیست ها و انقلابیون دیگر متمایز کرد و به چهره اسطوره ای و شمایل انقلابی بزرگ قرن بیستم بدل ساخت.

چه گوارا همان کسی است که ژان پل سارتر او را این گونه توصیف می کند:



«چه نه تنها یک روشنفکر است بلکه کامل ترین انسان عصر ماست.»  
و نلسون ماندلا نیز در باره او گفته است:

«زندگی چه گوارا الهام بخش هر انسانی است که عاشق آزادی است.

منابع: زندگی و مرگ ارنستو چه گوارا، چه، پرچم سرخ، کتاب (جنگ چریکی) نوشته چه گوارا، صدای مردم .

چه، سفر خود را به بولیوی مخفیانه آغاز کرد و با قیافه ای گریم شده، توانست به بولیوی وارد شود. در ابتدا همه چیز خوب بود و خوب نیز پیش میرفت اما کم کم وقت عمل که رسید بسیاری از کسانی که قول همکاری به او داده بودند و او را دعوت به چنین عملیاتی در بولیوی کرده بودند از انجام به تعهداتشان سر باز زدند.

چه و معدود یارانش که تنها قرار بود قسمتی از نیروی چریکی او باشند تک و تنها به مصاف دشمن رفتند. این دشمن از بولیوی نبود، این دشمن از نیروهای به اصطلاح کماندو آمریکایی بود که جز ورزیده ترین نیروهای آمریکا بودند و چه و یارانش یازده ماه جنگیدند و به خاک و خون کشیدند و کشته شدند اما مردانه ایستادند- در حالیکه تعداد متخاصمین و دشمنان چند برابر آنان بود، نتوانستند این شیرمردان را شکست دهند و مرتب تلفات میدادند اما به دلایل بسیاری که خود «چه» در دفترچه خاطرات روزانه اش که تا زمان مرگ پر افتخار و غم انگیزش در آن مینوشت بیان شده در نهایت شکست خوردند و البته مطمئنا در صورتی که نیروهای آمریکایی وارد ماجرا نمیشدند، قضیه برعکس ورق میخورد. به هر حال چه و یارانش بعد از یازده ماه نبرد شکست خوردند.

پنجشنبه، ۷ اکتبر ۲۰۱۰

[www.esalat.org](http://www.esalat.org)